

به بیان دیگر، در مقیاس علیه حلّ تعارض جز از طریق جمع دلالتی میسر نیست، در حالی که در مقیاس راه حل منحصر به جمع نیست و نباید مورد انحصار را به عدم آن تشبیه کرد. به همین دلیل جمع مفروض در مقیاس علیه را می‌توان جمع عرفی مقبول دانست، بر خلاف جمع مفروض در مقیاس.

نقد فوق بر بخش اول از دلیل سوم، بر بخش دوم و سوم از دلیل سوم نیز با تعبیری مشابه وارد است و نیاز به بازگفت آن نیست. هرچند ما در خود مقیاس علیه هم جریان قاعده الجمع را الزامی نمی‌بینیم. تعیین جمع به گونه مزبور به‌عنوان تنها راه حل در مقطوعی الصدور دلیل ندارد.

### نقد دلیل چهارم

تمسک به اجماع صغری و کبری در این گونه مسائل، مشکل دارد؛ هر چند اجماع بر اصل جمع بدون قید «مهما امکن» وجود دارد، لکن اصل جمع، محل بحث و گفتگو نیست.

### گفتار چهارم: اسناد منع و رأی مختار

#### اسناد منع

در نقد اسناد اثبات قاعده، ادله مخالفان این قاعده بیان گردید (به صدر نقد دلیل اول توجه شود) و نیاز به تکرار آن نیست. آنچه را می‌توان به آن افزود، این است که بدون تردید همان گونه که فهمنده نصّ موظف است بر اساس هنجارهای عقلایی فهم، ادله شرعی را بفهمد، مبین نص نیز متعهد است تفهیم خود را بر پایه همان هنجارها سامان دهد و خروج از اقتضای این تعهد خلاف اصل است و این در حالی است که قانون «الجمع» وقتی فاقد شاهد شد، خارج از هنجار مزبور است، قهرا اعتبار ندارد. در کنار این مشکل اساسی، مشکلاتی است که در کلام شیخ انصاری و دیگران بود. تصور کنید اگر این جمع بدون محدودیت به حد معین پذیرفته شود، تا چه پایه نصوص دینی سلیقه‌ای و غیرمنضبط می‌گردد؛ چرا که معمولا راه جمع مقبول و عرفی بین دو دلیل محدود است لکن «جمع مهما امکن» متکثر است؛ قهرا دلیلی بر تعیین یکی از راه حل‌ها وجود ندارد.<sup>1</sup>

#### رای مختار

به اعتقاد ما - به ویژه با توجه به عدم اعمال تعبد از سوی شارع در تعامل با نصوص - هرگز نباید به این قاعده با گستره عامی که برای آن بیان گردید، فکر کرد. حتی این قاعده در اجرای شریعت نیز اولویت برای تعیین ندارد؛ به همین دلیل گاه قاعده عدل و انصاف به عنوان راه حل شرعی پیشنهاد داده شد که مصداق جمع بین ادله مهما امکن است و گاه قرعه به عنوان راه حل شرعی پیشنهاد گردیده که هر چند مصداق از عدل و انصاف است لکن عمل به هر دو دلیل نیست.

1. ر.ک: کتاب التعارض، ص 132.

### نکته ای مهم: توسعه دامنه جمع عرفی و مقبول

آن چه بیان گردید (عدم صحت این قاعده در اصول/ حق الله/ شبهات حکمیه)، هر چند روشن است لکن به اعتقاد ما لازم است به نکته‌ای توجه کرد و آن، این که هر گاه به منشأهای تعارض‌ها توجه شود، بسیاری از ادله با هم جمع می‌شود و تعارض آن‌ها بدوی می‌نماید و نوبت به رقیب قانون الجمع که تساقط و توقف یا تخییر یا اعمال مرجحات بود، نمی‌رسد. مبحث سابق (منشأشناسی تعارض) این مدعا را به وضوح روشن ساخت. یکی از مثال‌های گذشته تعارض بدوی این دو روایت بود:

«ایما رجل اشتری من رجل بیعاً فهما بالخیار حتی یفترقا، فاذا افترقا وجب البیع»<sup>2</sup>؛

«إذا صَفَّقَ الرَّجُلُ عَلَى الْبَيْعِ فَقَدْ وَجِبَ وَان لَمْ يَفْتَرَقَا»<sup>3</sup>.

در این جا کسی که توجه به اختلاف معنای «وجب» در این دو حدیث ندارد، آن‌ها را متعارض می‌بیند، در حالی که با توجه به این اختلاف که امری طبیعی و متداول است (تعبیر به «وجوب» در معنای ثبوت و در لزوم) این دو نص قابل جمع خواهد بود.

به اعتقاد ما بسیاری از تعارض‌های مستقر انگاشته شده، با توجه به نکته فوق به تعارض بدوی (و توهم تعارض) تبدیل می‌شود، نوبت به جمع می‌رسد و اعمال قواعد تعارض مجال حضور نمی‌یابد.

بر این بنیان:

هر مقدار که دفاع از قانون الجمع ناموجه است، حل تعارض‌ها توجیه‌پذیر است؛ چنان که دامنه اعمال قواعد تعارض نیز از وضع موجود باید محدودتر گردد.

### قاعده «الجمع» در غیر فقه و اصول

بارها گفته شده که اجتهاد و مدیریت ادله ناهمسو، اختصاص به نصوصی که مبین حکم شرعی هستند، ندارد؛ در بسیاری از مسائل، ناهمسویی نصوص دیده می‌شود (نظیر روایات مربوط به میزان تأثیر حبّ اهل بیت علیهم السلام) قهراً در مورد آنها نیز جمع مقبول و همراه قرینه، پذیرفتنی است و الا بدون دلیل باقی می‌ماند.

2. الوسائل، ج 18، ص 6، حدیث 23014.

3. همان، ص 7، حدیث 23017.